

## جلسه ۱۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در مناقشه سومی بود که در رابطه با تمسک به اطلاقات لفظیه برای موضوعات مستجده و مستحدثه شده است. مناقشه سوم حاصلش این بود که خب یکی از مقدمات اطلاق، امکان تقیید است. در صورتی ما می‌توانیم اطلاق گیری بکنیم که تقیید برای گوینده ممکن باشد، آن وقت با این که تقیید ممکن است اگر تقیید نکرد معلوم می‌شود اطلاق مقصودش است اما اگر جایی تقیید اصلاً نمی‌تواند بکند این جا از عدم تقیید کشف اطلاق نمی‌شود، خب این امر واضحی است، روشن است. و حالا در مانحن فیه گفته می‌شود که ائمه علیهم السلام یا کلاً شارع چه در کتاب و چه در سنت، شارع نسبت به موضوعات مستجده امکان تقیید نداشته و چون امکان تقیید نداشته پس از عدم ذکر قید، اطلاق استفاده نمی‌شود، نمی‌توانسته بفرماید «إذا سافرتم بغیر هواپیما» یا «إذا سافرتم بغیر سرعت‌های کذا» نمی‌توانسته این جوری بگوید، چون نمی‌توانسته بگوید حالا که فرموده نمی‌توانیم بگوییم اطلاق دارد. دلیلی که فرموده «إذا سافرتم ثمانية فراسخ فاقصروا من صلاتکم» نمی‌توانیم بگوییم اطلاق دارد چون تقیید نمی‌توانسته بکند پس اطلاق ندارد، این شبهه مناقشه سوم. حالا چرا نمی‌توانسته؟ می‌فرمایند برای این که موضوعات مستحدثه دو قسم هستند همان طور که قبلاً گفته شد، یکی آن موضوعات مستحدثه‌ای که اصلاً تعقل آن، تصور آن در آن زمان‌ها ممکن نبوده که چنین چیزی شدنی است. خب این جور امور چه جور شارع می‌توانید بیاید تقیید کند؟ حالا ولو بگوییم خودش می‌فهمد، خودش می‌داند که باید بگوید اما مردمی که اصلاً متوجه این امور نیستند، قابل تعقل برای آن‌ها نیست، آخر مخاطبی که یک چیزی را اصلاً نمی‌تواند تعقل کند چه جور می‌شود او را مخاطب قرار داد، و یک امری که اصلاً قابل تعقل و تصور نیست بگوییم برای او؟ پس از یک قسم از موضوعات این چنینی است مثل مثلاً امور هسته‌ای، مثل مثلاً فرض کنید اموری که الان در ارتباطات پیدا شده، آن در شرق عالم است، آن در غرب عالم است، فوراً با امواج صدا منتقل می‌شود، تصویر منتقل می‌شود، چه می‌شود، اصلاً این‌ها توی ذهن کسی نمی‌ماند، این‌ها امور مستحیله حساب می‌شده مثلاً. این قسم اول.

و اما قسم ثانی آنهایی است که نه در این حد نبوده، اما در عین حال یک امور مستبعده‌ای بوده که محل ابتلاء نبوده برای آن زمان‌ها و تصور هم نمی‌شده که حالا حالاها اصلاً یک چنین چیزهایی مورد ابتلاء واقع بشود، این‌ها هم در به حسب عرفی تقیید به این‌ها غیر عرفی است، یک چیزهای مستبعد. مثلاً همین امروز از باب مثال عرض می‌کنم، استفتاء می‌کنند از مراجع یا از شما بزرگواران مردم می‌آیند مسأله سؤال می‌کنند، حالا دارید توی مسجد اعظم، توی حرم رد می‌شوید یک کسی می‌آید می‌گوید آقا... یک مسأله‌ای از شما سؤال می‌کند، شما می‌گویید لعل این خنثی باشد، خب بگویید آقا اگر خنثی نیستی حکم تو این است. این حرف عرفی نیست، شاید بدش هم می‌آید اصلاً، خنثی نیست چیه؟ ولو این که واقعیت دارد، خب شاید خنثی باشد، ما که علم ندارم خنثی در عالم هست، توی بعضی کشورها زیاد هم هست اصلاً لباس خاصی هم می‌پوشند. وقتی ما بعضی جاها می‌رفتیم می‌گفتیم این‌ها کی هستند این جور لباس پوشیدند؟ می‌گفتند این‌ها خنثی هستند. خب هست، حالا آمده سؤال کرده می‌گوید آقا... یا در استفتاء می‌نویسند اگر خنثی نباشید حکم‌تان این است، اگر خنثی باشید حکم‌تان آن است. اموری که... یا سؤال می‌آید می‌کند مثلاً می‌گوید آقا اگر سفر شما حرام نیست نمازت... الان می‌پرسد من آمدم قم نمازم چطور است؟ خب می‌گوید آقا قصد ده روز کردی یا نه؟ این‌ها درست است آدم سؤال کند، اما بگوید آقا اگر سفر شما حرام نیست بعد چی هست. این که سفر حرام نیست این‌ها یک چیزهایی است که تقیید به آن یا استفصال نسبت به آن، این‌ها را عرف نمی‌پسندد، پس بنابراین این جور قیود نمی‌توانیم اطلاق نسبت به آن جاری بکنیم. یعنی همان کسی که الان آمده مسأله را سؤال کرده و آن آقا در مقام جواب نگفته اگر خنثی نیستی آن اگر واقعاً خنثی هست، نمی‌تواند بگوید کلامش اطلاق داشت. چون تقیید به خنثی کردن عرفی نبوده که او تقیید بکند. این جاها هم پس این جور است، پس بنابراین ما دو قسم موضوعات مستحدثه داریم، قسم اول که اصلاً ممکن نیست چون مردم اصلاً تعقل نمی‌کنند، تصور نمی‌کنند. قسم دوم اگرچه قابل تعقل و تصور است اما در عین حال چون تقیید عرفی نیست و کأن یک نحو استهجانی دارد، این جاها هم از عدم تقیید، ما اطلاق نمی‌فهمیم در این موارد. این شبهه.

عبارت را نمی‌دانم آن روز خواندیم یا نخواندیم، اگر هم...

س: ...

ج: بله حالا دو مرتبه...

«المناقشة الثالثة عدم امکان التقييد» نسبت به بعض اقسام «أو عدم عرفيته» نسبت به بعض اقسام. «لاشك في أن الاطلاق اثباتاً فرغ امکان التقييد كذلك» شکی نیست در این که اطلاق از نظر اثباتی و مقام گفتاری، فرع امکان تقييد هست كذلك، یعنی اثباتاً. اگر اثباتاً می تواند تقييد کند اطلاق اثباتی می توانیم بگیریم، حالا سواء قلنا بتوقف اطلاق اثباتی بر امکان تقييد در عالم ثبوت یا نه، بگوئیم متوقف بر آن نیست که این یک بحثی است که اطلاق اثباتی در جایی قابل تصور است که ثبوتاً بشود تقييد کرد، یا نه، این چنین نیست. ما به آن فعلاً کار نداریم چون به مقام اثبات داریم می پردازیم. «فإذا لم يتمكن المتكلم من بیان القيد لم ينعقد لكلامه اطلاقاً» وقتی که متكلم متمکن از بیان قيد نباشد، چرا متمکن نیست؟ یا لعدم امکان التقييد، یا لعدم عرفيته که در تیترو عنوان گفتیم. «فإذا لم يتمكن المتكلم من بیان القيد لم ينعقد لكلام آن متكلم اطلاق و لم يكن ذلك ممكناً» این به نظرم یک چیزی این جا افتاده، «فإذا لم يكن ممكناً لبعض المصاديق المستجده اذ يتعذر تعقلها و تصورها آن ذاك مثل الطاقة النبوية و الحاسوب و نحوهما» این جا اگر ممکن نبود تقييد برای بعض مصادیقی که نوپیدا است و جدیداً پیدا می شود. چرا ممکن نیست؟ وجه عدم امکان آن چیست؟ یعنی مرجع آن ذلک چی بود؟ تقييد بود. «و اذا لم يكن ذلك» آن تقييد «ممكناً لبعض المصاديق المستجدة» چرا لم يكن؟ «إذ يتعذر تعقلها و تصورها آن ذاك» چون اصلاً تعقل و تصورش، به ذهن آوردن آن، فهم آن در آن ازمنه اصلاً متعذر بوده، نه متعسر یعنی مشکل. نه، متعذر بوده اصلاً ممکن نبوده. «مثل الطاقة النبوية» مثل نیروهای هسته ای یا حاسوب، این مسائل حساب، کامپیوتر و نحو اینها، یا تلویزیون مثلاً، یا تلفن مثلاً امثال اینها که اصلاً آن موقعها تصور نمی شده یک کسی غرب عالم باشد با یک کسی که در شرق عالم است یک چیز دست بگیرند و با هم حرف بزنند یا عکس هم دیگر، هم دیگر را ببینند، مشاهده بکنند. اینها اصلاً قابل تصور نبوده. خب اینهایی که ممکن نیست به خاطر این جهت خب چه جور بیاید تقييد بکنند؟ اصلاً نمی توانند آنها بفهمند، چه جور بیاید تقييد بکنند، چه جور بیان بکنند؟ یعنی دو تا اشکال است کأن توی ذهن مستشکل. یکی این که اصلاً این چه جور بیان بکنند، بیان آن میسور نیست، بیانش هم غیرممکن است برای گوینده ولو گوینده خودش بفهمد، ولی آخه این حرفی که مغلق است و این جور است اصلاً نمی داند چه جور بیان کند. گاهی خودتان توجه فرمودید که اصلاً یک چیزی می خواهید حالی یک کسی بکنید خودتان می دانید اصلاً می گوید من نمی دانم چه جور بیان کنم که او بفهمد، من قدرت در تفهیم را ندارم، نمی دانم چه جور بیان کنم که او بفهمد، این یک جور است. این یک مشکله است که این را نمی دانم چه جور بیان کنم که او بفهمد. دو؛ این است که حالا اگر بتواند هم بیان بکنند، از این نظر برای خودش مشکلی نباشد، خب آن نمی فهمد، این هم یک مشکل دیگری است.

«و أما غيرها من المصاديق فالتقييد و إن كان ممكناً» پس قسم اول این جوری است. «و اما غيرها» این ضمیر غیرها باید ضمیر مذکر باشد چون برمی گردد به چی؟ برمی گردد به بعض المصادیق المستجدة. آن قبلی این بود «لم یکن ذلك ممكناً لبعض المصاديق» حالا و اما غیر آن بعض مصادیق. «و اما غيرها» مگر این که بگوییم آن بعض کسب تأنیت کرده از مضاف الیه خودش، لذا بعضها به آن برگردانده‌یم. اگر کسب تأنیت شرایطش این جا باشد خیلی خب اشکالی ندارد ولی اگر بگوییم نیست. «و اما غيرها من المصاديق فالتقييد و إن كان ممكناً ولو بالاخبار» چه جور ممکن است؟ ولو به این که امام علیه السلام مثلاً اخبار کند اولاً «بحدوث تلك الاشياء فی الازمنة الآتیة» بفرماید در زمان‌های بعد چنین مسائلی رخ خواهد داد، چنین چیزهایی موجود خواهد شد «أو فی أمكنة بعيدة عن البلاد الاسلامیة» یانسبت به آن چیزهایی که گفتیم ممکن است در عصر خودشان بوده اما آن موقع مبتلی به نبوده، مثلاً در سیبری چه جوری است، در قطب چه جوری است؟ خب این‌ها را برای چی بیایند بگویند؟ خب آن‌ها را هم اطلاع بدهند بگویند بله الان که ما زندگی می‌کنیم در نقطه‌هایی از عالم این جوری است، فجر مثلاً قابل تحقق نیست، مکان‌هایی داریم این جوری است، اول این را اخبار کنند، ذهن مخاطب را آماده کنند بعد حکمش را بیان کنند. پس اگرچه ممکن است ولو به این که اخبار کنند ابتدائاً بعد بخواهند حکمش را بیان کند.

خب «و أما غيرها من المصاديق و إن كان ممكناً ولو بالاخبار بحدوث تلك الاشياء فی الازمنة الآتیة أو فی امكنة بعيدة عن البلاد الاسلامیة اولاً» این بالنسبة الی فلان، این را دیگر لازم نیست، این تکرار ناتمامی است چون همین که گفتیم غیرها، همین قسم ثانی می‌شود دیگر، دوباره بگوییم بالنسبة بالقسم الأخير من موضوعات، احتیاجی به آن نداریم. پس این جوری می‌شود (آن که در بین تیرک هست محذوف) او اخبار کند به حدوث آن اشياء در ازمنه آتیة یا در امکنه بعیده اولاً، اولاً به او اخبار کند. این اولاً را هم لازم نیست درشت نوشته بشود. چون این اولاً و ثانیاً آن جوری نیست این جا. «اولاً ثم تقييد الخطاب و اخراجها عنه ثانياً» سپس تقييد کند خطاب را، و اخراج کند آن بعض مصادیق را از خطاب برای مرحله دوم. ذهن‌ها آماده شد حالا؟؟ بگوید آقا یک زمانی پیش خواهد آمد مردم با یک وسائلی که در فضا حرکت می‌کند مسافرت خواهند کرد. اذا سافرتم فاقصروا من صلاتکم الا آن زمانی که این جور خواهد شد و با آن وسائل مسافرت کردید. این جور می‌فرماید. می‌فرمایند که «ثم تقييد الخطاب و اخراجها عنه» که این جا هم اخراجه عنه باید باشد اگر به آن بعض برگردد و نگوییم کسب تأنیت کرده. الا این ممکن است، این تقييد ممکن است در این جا؛ در این قسم ثانی «إلا أن هذا التقييد لم یکن امرأ عرفياً فإنَّ اخراج ما یبتلی به

المكلف بعد قرون متمادیه لیس امراً لازماً عرفاً» زیرا اخراج چیزها و موضوعاتی که مکلف به آن ابتلاء پیدا می‌کند بعد از گذشت قرون متمادیه، این یک امر لازمی نیست عرفاً که الان بیاید بخواهد تقیید بکند، می‌گوید با ما دارید حرف می‌زنید «بحیث یکون ترکه علی خلاف قانون المحاوره» به جوری که اگر آن را ترک کند یعنی آن تقیید را ترک کند، برخلاف قانون محاوره مشی کرده باشد، چون ربطی به آن مخاطبین ندارد و وقتی این جور شد که امر لازم نبود، و می‌گویند لازم نیست تقیید کند، عموم دیگر از این اطلاق هم برداشت نمی‌کند می‌گوید خب لازم نبوده که بگوید. نکته برای این که لازم نبوده بگوید، پس شاید قصد درونی او باشد ولی چون لازم نبوده نگفته. پس ما اطلاق نمی‌فهمیم.

س: سالبه به انتفاء موضوع بوده.

ج: نه، موضوع در آینده که هست. بله در آن زمان نبوده، درست. چون در آن زمان نبوده به قول شما سالبه به انتفاء موضوع می‌دیدند می‌گفتند لازم نیست بگوید. پس از نگفتن نمی‌فهمیم که در دل آن هم قید نیست برای آن زمان‌ها، شاید در دل آن قید برای آن زمان‌ها باشد. اما الان لزومی نداشته بگوید، پس اطلاق برای کلامش منعقد نمی‌شود. پس آن جایی که اصلاً تقیید ممکن نیست اطلاق منعقد نمی‌شود که روشن است، آن جایی هم که تقیید ممکن است ولو به این شیوه، به این تدبیر که اول بگوید بعد بخواهد تقیید بکند، خب ممکن است. اما باز در عین حال چون عرف آن را امر لازمی نمی‌بیند از نگفتن، نبودن درک نمی‌کند. از نگفتن، اطلاق نمی‌فهمد، می‌گوید چون لازم نبوده نگفته، و الا شاید واقعاً قید باشد و آدم‌هایی که با هواپیما می‌روند شاید حکم‌شان غیر آدم‌هایی باشد که زمینی می‌روند. آن‌ها تعب دارند، خستگی دارند، گرفتاری دارند، شارع گفته نماز را قصر بخوانید، آن‌هایی که به چند دقیقه می‌رسند آن جا، برای چه بگوید که نمازتان را قصر بخوانید؟

«و معه لا ینعقد للكلام اطلاقاً بالنسبة الیه» اطلاق به نسبت به آن قید پیدا نمی‌شود «لأنه» چون اطلاق فرع عرفی بودن تقیید است. تقیید باید عرفی باشد حالا که تقیید نکرده بفهمیم اطلاق است «و بالجملة» حاصل کلام این است که «أنّ التقیید بالنسبة للمصادیق الجدیة» تقیید کلام به نسبت به مصادیق جدیده یا غیرممکن است که قسم اول است «أو غیر عرفی علی سبیل منع الخلو» یا آن است یا این است، علی سبیل منع الخلو، یعنی واقعه از یکی از این دو تا خالی نیست؛ یا ممکن نیست یا غیر عرفی است. و هر کدام از این‌ها بود «فلا ینعقد الاطلاق بالنسبة الی تلک المصادیق» پس اطلاق به نسبت به آن مصادیق نوپیدا محقق نخواهد شد پس فقیه نمی‌تواند بفرماید که من به إذا

سافرتم تمسک می‌کنم و می‌گویم امروز هم که با هواپیما باید نمازتان را قصر بخوانید. نه، بلکه حالا اگر این اطلاعات نبود آن وقت باید ببینیم که آیا در باب صلات اصل تمام است یا اصل قصر است. اگر گفتیم اصل تمام است هر جا شک کردیم باید بگوییم نماز را تمام باید خواند. اگر بگوییم اصل قصر است خب باید بگوییم قصر بخوان، از باب آن اصل.

جواب:

«الجواب عن المناقشة الثالثة» اما خلاصه جوابی که داده می‌شود این است... اما این که گفتید دو قسم است؛ یک قسم این است که اولاً ممکن نیست، جواب این است که چرا می‌گویید ممکن نیست. شما گوینده را مثل این که کم گرفتید که می‌گویید ممکن نیست. این‌ها امرای کلام هستند، این‌ها صعاب را و مشکلات بزرگ را به آسانی بیان می‌توانند بکنند، حل بکنند، بیان بکنند. مردم به ذهن‌شان نمی‌آید، آن‌ها تعقل نمی‌کنند، همان راهکاری که در قسم دوم شما گفتی خب در قسم اول هم می‌شود گفت. اول می‌گویند آقا یک روزگاری می‌آید این جور خواهد شد، آن جور خواهد شد، آن جور خواهد شد بعد به یک بیان روانی که خود آن‌ها بلد هستند چه کار می‌کنند خب حکمش را هم بیان می‌کنند. پس همان‌هایی که شما می‌گویید غیر ممکن است یعنی چی غیر ممکن است؟ یعنی برای ائمه ممکن نیست، که آن‌ها معاذ الله بخواهید بگویید که ممکن نیست آن‌ها در بکنند یک چنین چیزهایی که... به ذهن‌شان اصلاً بیاید که بخواهند تقیید کنند؟ که این معاذ الله. خدای متعال، ائمه علیهم السلام... این که نمی‌شود گفت. پس باید آن جوری بگوییم اگر مقصود از غیر ممکن بودن است. یعنی آن‌ها خودشان می‌دانند اما کلام قصور دارد از این که بتوانی این حرف را به آن‌ها بفهمانی. کلام قصور دارد که بتوانی حرف را به آن‌ها بفهمانی. اگر این است خب می‌گوییم نه، آن‌ها امیر کلام هستند، برای آن‌ها هیچ کلامی قصور ندارد، آن‌ها می‌توانند که با کلمات‌شان بیان بکنند و این غیر ممکن بودن درست نیست نسبت به آن‌ها. این نسبت به آن اول.

اما نسبت به دوم که گفتید غیر عرفی است، یک چیزهایی که آن موقع مبتلا نیست، یک چیزهایی که غیر مبتلی به است غیر عرفی است که آدم بیاید به آن‌ها تقیید بکند. خب ما هم یک خرده پیاز داغ آن را اضافه کردیم و به خنثی و این‌ها هم مثال زدیم. جواب این هم این است که نه، غیر عرفی است برای کی؟ برای آدمی که فقط می‌خواهد احکام زمانه خودش را بیان بکند، اما آدمی که فرض کردیم، شارعی که فرض کردیم برای ابد می‌خواهد حرف بزند، برای تاریخ آینده الی یوم القيامة بنا دارد حرف بزند، دینش خاتم است و لکافة العالم موجودین و کسانی که بعد

می آیند و بعد می آیند و هزار سال، ده هزار سال، هر چه می خواهد حرف بزند، آیا این هم عرفی نیست که تقیید کند بله یک زمان های بعد با این که بشر هم می داند، هم آن ها هم که زمان خود ائمه بودند می دانند که تصور بشر از زمان های دور تا زمان های خودشان چقدر زیاد بوده. هم آن ها هم می دانند یک وقتی یک موقعی آدم ها غارنشین بودند، چه بودند، فلان بودند، حالا خانه دارند، چه دارند. این ها را که می دیدند که و لباس ها چقدر تغییر کرده، چقدر فنون برای زندگی پیش آمده، این جور نبوده که... حتی ساعت هم بوده، سکه می زدند، چه می زدند، فلان می زدند. خب می داند همان طور که فی ماسبق تصور بوده، در ما یأتی هم خواهد بود. آن وقت کسی که متکفل چنین امری است از آن هم عرفاً بعید است تقیید کند؟ نه دیگه این جا عرفاً تقیید نیست. پس شما آمدید آدم های معمولی که حرف را برای زمان خودشان می خواهند بزنند. خب می گوید این یعنی چی؟ نسبت به چیزهایی که بعد هم می آید چه لزومی دارد تقیید بکند؟ آن درست است. اما آدمی که برای تاریخ می خواهد حرف بزند، قرآن برای تاریخ می خواهد حرف بزند نه برای زمان خودش فقط، خب آن پس بنابراین آن وقتی می گوید که «و من شهد الشهر فليصمه» آن می داند یک زمانی پیدا خواهد شد که با ابزار... با تلسکوپ خواهند دید، خب چرا تقیید نکرده که منشأ در؟؟ بالرؤية الاعتيادية، این جور می توانست بگوید که، نگفته. پس معلوم می شود هر جور می بینی حالا با چه تلسکوپ بینی چه عادی بینی. آن تقیید کردن او.. کما این که از این مثالی هم که زدم یک چیزی هم برای شما روشن شد و آن این است که گاهی تقیید که می خواهد بکند لازم نیست که اسم و چیز آن که بعداً می خواهد بیاید که خیلی غریب است، می تواند یک جوری، به یک لازمه ای، به یک کلامی تقیید بکند که استغراب و استبعاد عرفی هم نداشته باشد. مثلاً مثل همین مثال بفرماید که «من شهد الشهر یا من رأى الهلال بالطرق الاعتيادية» این جوری بگوید. لازم نیست بگوید الا این که با تلسکوپ، ولو بالتلسکوپ، می گوید آقا تلسکوپ دیگه چیه؟ این جور که لازم نیست بگوید، بگوید معمولی مثلاً. پس بنابراین عبارات جایگزین هم ممکن است. حالا اجازه بفرمایید عبارت را هم تطبیق کنیم لو بقی فی انفسکم الشریفة امرٌ آن وقت بفرمایید.

«الجواب عن المناقشة الثالثة: إن التقیید بالنسبة الى جميع الموضوعات الحديثة كان ممكناً» این که شما دو قسم کردید گفتید یک قسم ممکن است یک قسم ممکن نیست این حرف غلطی است. نسبت به همه اش ممکن است. إن التقیید بالنسبة الى جميع الموضوعات الحديثة كان» می بوده است در زمان ائمه هم «ممكناً للمعصومين عليهم السلام ولو ببيان تلك الموضوعات و اطلاع الناس بها فی ما یأتی» ولو به این که همان تدبیری که خودتان در اشکال

می‌گفتید، همان تدبیر را به کار ببرد. ولو به بیان نمودن آن موضوعات ابتدائاً و بیان ابتلاء ناس به آن موضوعات فی ما یأتی، در ازمنه آتیه. ولو این‌ها را بفرماید که بله چنین چیزی خواهد شد «مثل الطاقة النبویة» که امور هسته‌ای را بفرمایند که بله یک زمانی خواهد آمد که مثلاً از همین حرکت، از همین هوا، از همین عناصری که در حجر هست، در خاک هست، در چی هست در چی هست، از این‌ها روشنایی خواهند گرفت. بیایند بیان بکنند چه اشکالی دارد؟ «و إذا البحار فجرت» اتفاقاً یک ملامعی هم هست در شریعت. دریا یعنی آب فجرت.

س: آستانه قیامت را می‌فرماید چه ربطی به حالا دارد.

س: از آب آتش می‌گیرند توی بعضی روایات فکر کنم هست.

ج: بعضی روایات هم ممکن است باشد. حالا تفسیر آن خودش....

س: وظیفه انسان بعضی از اخباری که وقایع غیرعادی را مطرح کردند از آن جا؟؟/ می‌شد که وظیفه امام این است که آن احکام شریعت را آن زمان...

ج: شما از کجا به دست آوردید وظیفه امام این است؟ وظیفه امامی که می‌خواهد امام...

س: ...

ج: نه نه، وظیفه امامی که امام تاریخ است، مبین...

س: ما که الان امام زمان نداریم.

ج: امام زمان داریم البته.

س: ... ظاهر نیست آن به خاطر ... ولی امام آن زمان وظیفه‌اش این بوده که احکام آن زمان، مسائل آن زمان را...  
خب حالا برای ما چی؟ ...

ج: نه، ببینید حتی می‌گوید نماز خواندن و فلان و این‌ها را هم بگذارند کنار آن‌ها را هم نگویند، یعنی اگر آن‌ها را هم نگویند که دیگر هیچی. آن‌ها را هم نگویند؟ ظاهر امر این است که اگر یک جایی یک محذوری باشد و الا... بعد هم حالا همان جا هم یک سؤالاتی است که آن‌ها را هم... خب حالا بعضی‌ها موجب شدند مگر همه موجب شدند؟



حضرت عالی الان موجب شدید برای این که حضرت غایب باشند؟ این‌هایی که فداکار هستند، این‌هایی که... چه موجبی شدند؟ شیخ انصاری موجب شده؟ شیخ طوسی موجب شده؟ شیخ مفید موجب شده؟ محقق حلی موجب شده؟ این همه مسلمان‌های چیز موجب شدند؟ خب یک عده فلان فلان شده موجب شدند، خب آن‌ها هرچی، چرا برای همه این جور باشد؟

س: ...

ج: حالا صحبت سر آن هم است. حالا این آدمی که مبین شریعت است، احکام اسلام برای همیشه می‌خواهد گفته بشود، به خصوص قرآن، حالا ائمه علیهم السلام، قرآنی که معجزه خالد است ولی برای همیشه است، خب بیاید چه کار بکند؟ فقط برای زمان خودش بفرماید؟ پس این که می‌گویید... این جا جواب این است که این که غیرممکن است غلط است. آن مقام مقام آخری است، این که شما گفتید غیرممکن است می‌گوییم غیرممکن نیست، چرا غیرممکن نیست؟ برای این که می‌تواند این را بیان بکند، وظیفه‌اش هست و این‌ها کار نداریم، بابا اشکال سر این است که او گفت غیرممکن است، می‌خواهیم بگوییم نه ممکن است.

«فإن ذلك وإن كان أمراً صعباً بل متعذراً على المتكلم العادي في ذلك العصر» بیان آن امور آینده اگرچه امر مشکلی است بلکه متعذر و غیرممکن بر متکلمی که عادی است در آن عصر گذشته و عصر ائمه «إلا إنه كان ميسوراً للمعصومين» این للمعصومین را که متعلق به چیز است، اول خط آورده غلط است. این باید پشت سر هم باشد. «إلا أنه كان ميسوراً للمعصومين عليهم السلام الذين كانوا امراء الكلام» آن معصومینی که امیر سخن بودند «و في أعلى مراتب الفصاحة و البلاغة بحيث يمكن لهم بيان اصعب المطالب و ابعدها عن فهم الناس بعبارة مختصرة مفهومة» خب «و لو اغمضنا عن ذلك فالتقييد لا يتوقف على ذكر الموضوعات الجديدة» از این مطلب هم اگر اغماض بکنیم می‌گوییم تقیید متوقف بر ذکر خود موضوعات جدید نیست که بگوییم آقا توی ذهن مردم اصلاً نمی‌فهمند یا بیانش صعب است یا فلان است «و الممكن الوصول الى النتيجة» به همان نتیجه‌ای که نام آن موضوعات را ببریم برسیم، «بیان آخر كأن يقول المسافر مسيرة يوم يقصر» می‌گوید المسافر مسيرة يوم، دیگه مسیره یوم برای همیشه هست دیگه، بگوید المسافر مسيرة يوم يقصر و هذا يشمل الاذكار القديمة و الحديثة في ما كان الموضوع ذلك» این عبارت شامل می‌شود اسفار گذشته را و اسفار نوپیدا را «في ما كان الموضوع ذلك» در مواردی که موضوع ذلك یعنی آن امور مستجده کذائیه باشد. در آن مورد این حرف را بزند. البته این مثال خیلی مثال دقیقی نیست چون

«المسافر مسیره یوم یقصر» باید المسافر بأیه وسیله؟ خب این را هم باید تقیید بکنند، این را تقیید نکرده دیگه، این جا هم ما اطلاق می خواهیم «المسافر مسیره یوم یقصر» احتیاج به اطلاق دارد.

س: ....

ج: آهان، این جوری باید بشود «المسافر مسیره یوم بأیه وسیله» ولو وسائلی که این امروز نیست. این جوری بگوید، بگوید ولو وسائلی که امروز نیست. آن وقت دیگه بله. می توانست این جوری بگوید. نیاید بگوید هواپیما، نگوید چی، بگوید بأیه وسیله ولو وسائلی که امروز نیست. آن وقت بله.

س: ...

ج: نفهمیدم فرمایش شما را.

س: موضوع اصلی اگر سفر باشد.

ج: آره این جور می تواند بگوید. «فی ما کان الموضوع ذلک» یعنی موضوع سفر باشد، در جایی که موضوع سفر است بیاید این جوری بگوید، بگوید «المسافر مسیره یوم یقصر» این عبارتی که این جا آورده شده احتیاج به اطلاق دارد. بخواهد اطلاق نداشته باشد باید چه جور بگوید؟ بگوید «المسافر مسیره یوم بأیه وسیله» ولو وسیله ای که امروز وجود ندارد. این یقصر. این جور می فرمود خب بله.

س: .... باز اول الکلام است....

ج: ولو وسیله ای که امروز وجود ندارد.

س: ... نسبت به وسائل ...

ج: بله این عموم است دیگر، أیه وسیله، این دیگر اطلاق نیست، این عموم است.

س: ...

ج: آقا چه جور پس بگوید؟ بخواهد برای آینده بگوید چه جوری است؟

س: ...

ج: نه، آن اطلاق است که اشکال دارد.

س:...

ج: بابا این جور که بگوید همه می فهمند. می گوید هر وسیله ای ولو وسائلی که امروز وجود ندارد. خب این جوری بگوید دیگه.

«و اما ما ذکر» اما آن آخری که گفتید ممکن است ولی عرفیت ندارد. جواب: «و اما ما ذکر من عدم عرفیة التقیید باخراج ما سوف یبتلی به المكلفون بعد القرون المتماذیة» گفتید عرفیت ندارد به چیزی که بعدها مکلفون به آن مبتلا می شوند در بعد از قرون متماذیه. این هم جوابش این است که «فیرد علیه أنّ ذلك» مشاراًلیه این ذلک آن اخراج است. «أنّ ذلك لیس غیر عرفی» یا آن تقیید به اخراج. به تقیید هم بخورد اشکال ندارد، مشاراًلیه. «أنّ ذلك لیس غیر عرفی» این تقیید به اخراج ما سوف یبتلی به المكلفون غیر عرفی نیست بالنسبه به کی؟ آن متکلمی که متکفل و مبین احکام شریعت است «للطاری بالنسبة الی المتکلم الذی من شأنه بیان ما یحتاج الیه الناس من الاحکام فی جمیع الاعصار و الامصار حیث إنّ الشریعة الی بینها خالدة الی یوم القیامة و متجهة الی جمیع انحاء العالم» برای این آدم غیر عرفی نیست بلکه متوقع است بگوید، به خصوص در مثل قرآن، به خصوص در مثل فرمایشاتی که ابتدایی است، مسبوق به سؤال سائل نیست.

س: ...

ج: می گوئیم به خصوص، نمی گوئیم آن هم خراب می شود. به خصوص. حالا در مورد سؤال سائل ممکن است بگویند در حیظه سؤال او جواب می دهند اما آن جاهایی که جواب استفتاء هم نیست، خودش مطلب دارد می فرماید، ابتدائاً مطلب دارد می فرماید، خب این مطلب برای اهل عالم دارد می گوید، از این متوقع است چون او مبین شریعت است و موضع احکام است. بنابراین آن ها غیر عرفی نیست. وقتی غیر عرفی نبود، به خصوص خودشان هم فرموده اند «فاحتفظوا بکتبکم سوف تحتاجون الی این کتب» نقل شده که ائمه فرمودند دیگه، به این ها نیاز دارید، یا به روات می گفتند این ها را نقل کنید، «رب حامل فقه الی من هو افقه منه» تأکید می کردند، تقریب می کردند، این حرف ها را که از ما می شنوید برای دیگران نقل کنید، نشر حدیث چقدر ثواب دارد، چه دارد چه دارد، با همین می خواستند احکام را منتشر کنند، معارف را منتشر کنند در عالم. پس این متکلم این چنینی غیر عرفی نیست که شما می گوئید